

XXIV

بر ساحلی از ابرکه دریا خستگی خویش را بر آن وا می نهد (فصل چهارم)، ماه کامل به سان ستاره ای صدفی ست، چنان گرد که گوئی رگه هایش را سوهان زده اند. همینطور که لمیده ایم، برای آسمان-دریا داستانی را تعریف می کنم که آنتونیوی پیر در سحرگاهی مثل امروز، ولی با دود تنباکو به جای ابر، برایم حکایت کرد.

با آخرین پیچک ابر، محاصره را کامل می کنیم، تا ماه را بدون آن که خودش بداند، در آسمان ثابت نگاه داریم. اما این ترفند عبثی ست و ماه راهش را با پیروزی بر ساعت و ابر، ادامه می دهد. ساکت بودیم، در کمین یک تپسکوئینتله^۱. آنتونیوی پیر بر آن بود که به من نشان بدهد که در شبی با ماه کامل هم میشود به چمنزار «نور انداخت».

آنتونیوی پیر با زمزمه ای سرم داد زد: «آنجاست! می بینی؟». در حالی که در جستجوی بی انتهای چشمان زمردی ای بودم که قرار بود شعاع نور چراغ قوه آنتونیوی پیر آن را ترسیم کرده باشد، به دروغ گفتم: «آری».

آن چیز کوچک ناگهان با صدائی خشک درخشید و بلافاصله، زیر کوس سرسخت جیرجیرک ها خاموش شد. تا همانجا که چراغ قوه

۱- Tepesquintle، حیوانی است کوچکتر از خوک که در چیپاپاز زیست می کند و گوشت بسیار لذیذی دارد

آنتونیوی پیر نشان داده بود دویدم. تپه سکوینتله ای نیم متری بود، با لبه صاف قمه، غذائی را که با رجز خوانی آنتونیوی پیر شروع شده بود تکمیل کردم. آن را گرفته به جائی آوردم که آنتونیوی پیر سیگار دیگری می پیچید.

بدون این که به من نگاه کند می گوید: «آن را حتی ندیده بودی». من حقیقتاً در انتظار غروب ماه، در خیال خودم پرسه می زدم، اما با ثبات، دروغم را تکرار کردم: «معلومه که دیدمش». شعله کبریت لبخند و سیگاری را که آنتونیوی پیر بر لب دارد، روشن می کند.

برای عوض کردن موضوع می پرسم: «از کجا می دانستی که در چه زمانی چراغ قوه را روشن کنی و نور به کجا بیندازی؟». آنتونیوی پیر در حالی که با اشاره جهت زمین را نشان میدهد، می گوید: «آن پائین دیدمش».

با تمسخر، می پرسم: «آن را در زیر زمین دیدی؟». آنتونیوی پیر جوابم را نمی دهد. خُب، یعنی مستقیماً جوابم را نمی دهد. بعد، در حالی که یله می دهد، شروع می کند به حکایت از...

داستان کلید آغازین

«می گویند که نخستین خدایان، آنها که جهان را بوجود آورده اند، حافظه بسیار ضعیفی داشتند، و به سرعت هر کاری را که انجام می دادند و هر چیزی را که می گفتند، یادشان می رفت. برخی می گویند دلیلش آن

بود که بزرگترین خدایان، هیچ دلیلی برای به خاطر سپردن چیزی نداشتند، زیرا ایشان از روزگاری بودند که در آن، زمان وجود نداشت، و یا شاید به خاطر این که قبل از آنها هیچ چیزی نبود و وقتی چیزی در گذشته نبوده باشد، دلیلی برای داشتن حافظه نیست. کسی چه می داند چرا، ولی به هر حال همه چیز را فراموش می کردند. آنها این عیب را برای همه کسانی که در دنیا حکومت کردند و می کنند، به ارث گذاشته اند. ولی بزرگترین خدایان، نخستین خدایان، می دانستند که حافظه کلید آینده است و باید از آن مثل زمین، خانه و تاریخ مراقبت کرد. بدین گونه که نخستین خدایان، همانها که جهان را زائیده اند، برای جبران کم حافظگی خود، از همه کارهائی که می کردند و هر چیزی که می دانستند، یک کپی برداشتند. این کپی را زیر زمین پنهان نمودند، به شکلی که با آنچه در سطح زمین بود، اشتباه گرفته نشود. بدین ترتیب، در زیر جهان، جهان دیگری است که عین همین بالائی است، با تاریخی به موازات تاریخ روی زمین. نخستین جهان در زیر زمین است.»

از آنتونیوی پیر پرسیدم که آیا جهان زیر زمین نسخه ای است عین

همین جهانی که می شناسیم؟

آنتونیوی پیر به من پاسخ داد: «بود، اما دیگر نیست». و توضیح داد: «با گذشت زمان، جهان بیرونی بی نظم و ناجور شده است. وقتی نخستین خدایان رفتند، هیچ یک از دولت ها به یاد نیامد که به پائین بنگرد تا آنچه را که ناجور شده است، درست کند. بدین ترتیب هر دولت جدیدی از رؤسا، گمان کرد که جهانی که نصیبش شده همینطوری بوده است که هست و جهان دیگری ممکن نیست. از این رو، آن که در اعماق زمین است عین این بالائی است، اما در شکلی دیگر.»

آنتونیوی پیر گفت که برای همین بین مردان و زنان واقعی رسم

است که ناف نوزاد را به خاک بسپارند. اینکار را می کنند تا انسان جدید، نظری اجمالی بیفکند به تاریخ واقعی جهان و مبارزه برای بازسازی آن را به شکلی که باید باشد، بیاموزد.

بدین طریق آنجا، در اعماق، تنها یک جهان نیست، بلکه امکان بوجود آوردن جهانی بهتر نیز هست.

دریای خواب آلود می پرسد: «و ما هم هر دو تا هستیم؟».

پاسخ می دهد: «آری، و باهم».

دریا می گوید: «باورت نمی کنم»، ولی با احتیاط به طرف ساحلش بر می گردد و باز در حفره ای که از سنگی بر زمین به جای مانده است، ظاهر می شود.

تأکید می کند: «واقعاً، اگر یک دوربین داشتیم، می توانستیم ببینیم».

غر و غر می کند: «یک دوربین؟»

«آری» به او گفتم، «یک دوربین وارونه...»

دست آخر بنظرم میرسد که آنتونیوی پیر حق دارد وقتی می گوید که زیر پای ما جهان بهتری است از جهانی که تحملش می کنیم؛ و حافظه کلید آینده است؛ و (من اضافه می کنم) تاریخ چیزی نیست مگر یک دوربین معکوس...